

بخت خاک

فهرست مطالب

۱۱	 مقدمه
۱۹	 بخش اول: شوق کعبه
۲۱	 ۱. مسلمین در گذرگاه تاریخ
۲۴	 حج نقطه عطفی در حیات مسلمین
۲۷	 وجه تاریخی حج در هر جا خود را می‌نماید
۳۰	 بر سر مسلمین چه آمده است؟
۳۳	 توسعه فرهنگی
۳۶	 غفلت از تاریخ
۳۷	 فردای ما بر شالوده امروز استوار است
۳۹	 ۲. سفری در راهرو زمان
۴۰	 اینک جده
۴۲	 این تاریخ گنگ و مبهم و مجعول نیست
۴۴	 مقصد بعدی

۲۶		بیش تاریخی
۵۰		داستان انسان
۵۲		بر بلندای حرا
۵۴		هیچ امری به خود و نهاده نیست
۵۵		داعی الی الله
۵۷		رود جاری در بستر زمان
۶۰		بی مسجد به کجا می روی؟
۶۱		مدینه
۶۳		خانه فاطمه و علی
۶۶		طالب حرم
۷۱		ذیحجه فرا می رسد
۷۳		زائر در صحرا
۷۴		عرفات
۷۶		ندبه حسین، علیه السلام، در عرفات
۸۶		شبانگاه مشعر
۸۹		یک طلوع میان مشعر و منا
۹۱		آغاز نبردی بزرگ
۹۳		سلام بر عید
۹۷		غروب منا
۹۹		زنجیره غلامان
۱۰۲		آخرین طواف
۱۰۵		۳. وجه فرهنگی حج

۱۰۸	تربیت انسان
۱۱۲	تجلی دریافتها در حج
۱۱۵	کارکرد حج
۱۱۸	چرا مسلمین در مانده اند؟
۱۲۴	انعکاس سنتها
۱۳۱	نجوا
۱۳۵	بخش دوم: کربلا حقیقت ماست
۱۳۷	۱. نیمه گمشده ما
۱۴۵	۲. حس حضور
۱۵۱	۳. و عباس همچنان در اهتزاز
۱۵۷	۴. خانه حسین، خانه عشق است
۱۶۳	۵. حسین، شوری در دلها
۱۶۹	۶. حضور باشکوه زینب(س)
۱۷۵	۷. همه چیز حاصل رنج است
۱۷۹	۸. سرزمینهای نشان شده
۱۸۵	۹. بر کرانه نیزار
۱۹۱	۱۰. پازل اماکن
۱۹۹	۱۱. بساطت حیات

مقدمه

«بخت خاک» رهاورد سفر به دیار قبله و سرزمین عراق است. اقلیمی نشان شده که بخت آسمانی امکان ماندگاری و تأثیرگذاری را در طول حیات بر کره خاک از بدو خلقت آدم، علیه السلام، تا ابدالاباد ممکن ساخته است و این نه تصویری خام که حاصل و محصول نقش این سرزمین فراخ در فراز و نشیبهای قرنهای متمادی حیات انسان است و شاید تنها خدا می داند که چرا و چگونه قطعه‌ای از خاک همراه و همگام با مردان و زنان نقش آفرین بر کشیده می شود، می ماند و جای خود را در نقطه عطفهای بزرگ تاریخ می نمایاند.

اگر چه، مکه، مدینه، کربلا، نجف و شام جدا و دور از هم به نظر می رسند اما، جملگی قطعاتی نشان شده اند که بسان قطعات یک پازل در کنار هم فراروی زائر تصویری بزرگ، گویا و زنده را می نمایانند. جغرافیای وسیعی که به همه «بودن» معنی می دهد. «راز آمدن» را می گشاید و «چگونه زیستن» را تفسیر می کند. شاید از همین روست که سیر در سرزمین بزرگ جزیره العرب، عراق و شامات، مسافر فرهیخته را

به نوعی «آگاهی» می‌رساند. معرفتی که حاصل گذار از خود و گذار از ساختهای مختلف حیات است. آگاهی ویژه‌ای که تنها در معرفتی «دل آگاهانه» نمودار می‌شود.

چگونه می‌توان از بلندای «حرا» تا به «قتلگاه کربلا» رفت و این معنا را دریافت؟! چنانکه نمی‌توان در گذار از گودال قتلگاه و خیمه‌گاه حسین، علیه‌السلام، شاهد برافراشتگی و ایستایی حرا تا به ابد نبود. اینهمه با نقش آفرینی طراحی چیره‌دست و در بافتی یکدست زائر را متذکر «راز» نهفته‌ای می‌نماید که تنها در سیر و سفری نه بر فرش خاک که در گذار آگاهانه از ساختهای حیات مکشوف آدمی می‌شود. دیدار از این سرزمینها تنها بهانه‌ایست تا شاید پرندۀ دل، حال و هوای پرواز بیابد؛ با کاروان بزرگ قبیله ایمان و رستگاری همراه شود و همگام با همه کسان که در طلوع تاریخ لبیک‌گوی محمد، علی، حسن، حسین و زینب، علیهم‌السلام، شدند راهی دیار دل و جان و نور و روشنایی شود و از خاک برهد.

پیش از این، به واسطه پیشۀ معلمی و هم به جهت علاقه فراوانم به حج، کتب بسیاری دربارهٔ جزیره العرب، تاریخ اسلام و بالاخره سفر حج خوانده بودم. از سفرنامه ناصر خسرو - که در قرون چهار و پنج هجری قمری نوشته شده - تا آثاری که طی یک دو دهه اخیر به وسیله سفرنامه‌نویسان و نویسندگانی چون مرحوم «دکتر علی شریعتی» و «جلال آل احمد» به رشته تحریر درآمده است.

هم آن زائر پای پیاده - ناصر خسرو قبادیانی - و هم آن خس حاضر در میقات - جلال - و دیگر مشتاقان حرم دوست، هر یک، در آثار خویش،

وجهی از این سفر و مشاهداتشان را بیان کرده بودند. وجوه متنوعی که حاصل دیدار آنان از شهر و خانه دوستی بود. اما در تمامی این ایام، در این اندیشه بودم که:

حج چیست؟

خانه کجاست؟

چگونه باید آن را نگرست و بالاخره درباره اش چه باید نوشت؟ آیا همه آنچه مرحوم «شریعتی» از حج دریافت کرده و یا همه مدرکات جلال در سفرنامه «خسی در میقات» را می شد «تمامیت حج» نامید؟ از خود می پرسیدم: کدام یک از آنها حج را به درستی دریافت کرده و درباره اش نوشته اند؟ شاید تنها فرا رسیدن موسم حج و نزدیک شدن فصل دیدار از سرزمین وحی می توانست پاسخ دلخواه مرا بدهد. اگر چه توان اندک و درک ناقصم از تمامیت هستی، خود مانع بزرگی برای کسب معرفت بود.

علی رغم تفاوت های فراوانی که میان سفرنامه ها و تحلیلهای نگاشته شده درباره حج و مناسک و اعمال آن وجود دارد، نقاط مشترک فراوانی را نیز در میانه آنها می توان سراغ گرفت. نکاتی که عمده تاً حول وجه بیرونی این سفر و اخلاق خاص حاکم بر همه اعمال و مناسک آن می چرخند.

سفر به سرزمین داغ و تفتیده جزیره العرب، دیدار کاروانیان و خارهای پیش پای، زیارت حرمین و دیدار مساجد، طواف خانه و سعی صفا و مروه و بالاخره سیراب شدن از مشک زلال زمزم، وجه مشترک آن آثار بودند که زائر طالب را به سوی خود می کشید، لیکن، اینها همه حج نبودند.

از صورت این اعمال تا به حقیقت حج - آنچنان که هست - راهی دراز بود که تنها خدای بصیر و اهل بصیرت از خاندان عصمت و طهارت بر آرد و آفند و بس.

سالها پرسه زدن در کتابخانه‌ها و ورق زدن کتابها و روزنامه‌ها، با من یاد داده است تا از کنار هیچ جریان فرهنگی و حتی وقایع اجتماعی با راحتی نگذریم و اجازه رد شدن هیچ مطلبی را قبل از تأمل درباره‌اش ندهیم. از اولین شبی که چراغهای هواپیما بر زمین جده نشست به خورد می‌گفتم:

برای چه به این سرزمین آمده‌ام؟

گمشده‌ام چیست که در اینجا می‌جویمش؟

آمده‌ام تا نماز گزارم؟ زکات دهم؟ روزه بدارم؟ و یا چون تائبی استخوان سبک کرده، به شهر و دیار خویش بازگردم و دلخوش به ثبت نام در دفتر طالبان بهشت و حوری باشم؟ و یا...

کشف این «ویا...» مشکل بود. چنان که امروز هم می‌گویم: درک و دریافت این «ویا...» هر سالک طالبی را پیر می‌کند.

در واقع من قادر به توصیف حج و آداب و ویژه آن نیستم، چنانکه بسیاری دیگر نیز توان آن را ندارند. دلیل آن هم معلوم است. از سویی به ناتوانی و بضاعت اندک برمی‌گردد و از دیگر سو به چند وجهی بودن این سفر. جوهری که غفلت از آنها به مثابه غفلت از همه حج است.

بعد از این خواهم گفت که یکی از دلایل گرفتار آمدن مسلمین در دره فلاکت و درماندگی در حوزه فرهنگ و مدنیت، غفلت آنها از حج و تمامیت آن بوده است. چه، همواره، از حج و زیارت حرمین، به مثابه ابزاری برای

استخوان سبک کردن و ثبت نام در دفتر طالبان بهشت استفاده کرده‌اند. غافل از این که: «حج همه اسلام است.»

حج، همه اسلام، همه دین و همه تفکر معنوی است. در واقع، حج «روح پنهان» در میان همه آداب و مناسک است که امکان بالقوه رشد و ارتقای اعمال و کردار آدمی و بویژه مناسبات فردی و جمعی را بوجود می‌آورد. همه معاملاتی که وضع انسان را در هنگام مواجهه با خالق هستی، طبیعت، دیگر آدمیان و بالاخره خودش معلوم می‌سازد.

و حاجی، زائر طالبی که باید در این مدرسه بزرگ به درکی عمیق از خودش، ملت مسلمان و ممالک اسلامی در عرصه تاریخ دست یابد. و با گذر از صحاری «عرفات، مشعر و منا» توفیق شناخت کفر زمان و رمی طاغوت دورانش را پیدا کند و سپس چونان «داعی بزرگ» راهی وطنش شود؛ تا همه آنچه را در این مدرسه آموخته منتشر کند و موج بزرگ «رجعت به حقیقت خود» و «حقیقت هستی» را در میان مسلمانان بپراکند. شاید به همین دلیل است که مسافر حج در هنگام ترک شهر و دیار، به سراغ خویشان و دوستانش می‌رود و با کسب حلیت از آنان خود را مهیای سفر می‌کند و بالعکس، به وقت بازگشت از سفر، این خویشان و دوستانند که وظیفه دار دیدار و ملاقات با اویند. «به اسم دیدار و به رسم شنیدار».

شنیدن آنچه که در طی این ایام - موسم حج - دیده، شنیده و آموخته و بالاخره، نشر همه دریافتی که حاجی، از سر تدبیر و تأمل حاصل کرده است. از آن پس، با انتشار معرفت حاصل آمده از سفر (تحفه حاجی) شوری در دلها و شوقی در سرها برای حج فراهم می‌آید. شاید که آهنگ رجعت به حقیقت هستی، آهنگ همه مردمان شود و آنان را از پلیدی و شر

در امان دارد. اما، باید گفت: حج به تمامه مورد غفلت واقع شده است.

بیراه نیست اگر بگوییم: حج با همه چیز اشتباه گرفته شده است.

حج را با تجارت،

حج را با سیاست،

حج را با اعتبار و کسب شهرت هیچ نسبتی نیست. شاید این به دلیل

سوء تفاهم بزرگی است که امروزه تاریخ، فرهنگ و تمدن بشر را در خود

گرفته است. چه، این عصر، عصر سوء تفاهمهای بزرگ است.

چنانکه:

حج را با تاریخ،

حج را با تفکر،

حج را با فرهنگ،

حج را با تمدن،

حج را با احکام،

و حج را با بودن، نبودن و بالاخره؛

حج را با راز بزرگ آمدن، شدن، و رفتن در عرصه هستی نسبتی است

تنگاتنگ که بی‌اینهمه، هر چه دانسته شود، حج نیست.

که اینها همه هست اما، اینها همه حج نیست.

آنچه نوشته‌ام، تنها اشارتی است درباره دیده‌ها و شنیده‌هایم. ناتوانی

از درک تمامت حج و نهضت بزرگ حضرت حسین (ع)، به ویژه وجه باطنی

و پوشیده‌اش موجب بود تا چنانکه باید، نتوانم توصیف جامع و مفصلی

در این باره داشته باشم.

پیش از این بخش اول این کتاب با عنوان «شوق کعبه» توسط انتشارات

مؤسسه کیهان منتشر شده بود که اینک با بازنگری در کنار بخشهای جدید که حاصل سفر به عتبات عالیات است با عنوان «بخت خاک» تقدیم می شود.

جملگی این اثر را تقدیم پاکبختگان حریم مهر و ولایت و در رأس آنها سرور و سالار شهیدان حضرت حسین بن علی (ع)، می نمایم باشد تا مقبول طبع بلغدشان واقع شود. ان شاء الله

اسماعیل شفیعی سروستانی

زمستان ۱۳۸۱